

مدرسه مستنصریه

و گسترش تشیع امامیه در قرن هفتم هجری

محسن رحمتی / دانشیار گروه تاریخ دانشگاه لرستان / mohsenrahmati45@gmail.com
زینب بیرانوند / دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ دانشگاه لرستان / zinab.biranvand@gmail.com
تاریخ وصول: ۱۳۹۴/۰۵/۰۸ / تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۴/۰۹/۳۰

چکیده

نیمه اول قرن هفتم هجری، عصری تعیین‌کننده در تکامل مکتب تشیع، محسوب می‌گردد. در این محدوده زمانی، تشیع امامیه، تحت تأثیر عوامل گوناگون، به یک جریان قدرتمند اجتماعی - فرهنگی در بغداد تبدیل گشت. در میان عوامل متعددی که در زمینه‌سازی برای رشد تشیع مؤثر بودند، یکی نیز وجود و فعالیت مدرسه مستنصریه است. مقاله حاضر، در صدد است تا با بهره‌گیری از اندک داده‌های موجود، به شیوه توصیفی - تحلیلی، به تبیین تأثیر مدرسه مستنصریه بر گسترش تشیع امامیه بپردازد. پژوهش حاضر، نشان می‌دهد که این مدرسه، با تبدیل نمودن منازعات مذهبی به مناظراتی مسالمت‌آمیز، فرصتی فراهم ساخت تا شیعیان امامیه، ضمن حضور در کادر اداری آن، به ترویج و تبلیغ عقاید و افکار خود بپردازند. کلیدواژه‌ها: مدرسه مستنصریه، تشیع امامیه، خلافت عباسی، ابن‌علقمی، سید بن طاووس، نصیرالدین طوسی.

مقدمه

تشیع امامیه، به دلیل تفسیر متفاوت از امامت، همواره از جانب زمامداران جامعه‌ی اسلامی با فضای خفقان‌آور مواجه بوده و شیعیان نیز از حضور در مناصب حکومتی و قدرت سیاسی کلان محروم بودند. به‌رغم چنین فضایی، تشیع امامیه به هیچ‌وجه از صحنه اجتماعی جامعه به دور نبوده است. شیعیان امامیه، متناسب با اوضاع سیاسی - اجتماعی جامعه، با در پیش گرفتن پوشش تقیه، خود را حفظ کردند و در مواقع مقتضی، با بهره‌گیری از برخی آزادی‌های مذهبی در برهه‌ای از زمان، زمینه پویایی و ترویج مذهب خود را فراهم نمودند. سقوط خوارزمشاهیان و تأسیس حکومت ایلخانی، عصری تعیین‌کننده در تکامل مکتب تشیع، محسوب می‌گردید. در این محدوده زمانی، عوامل گوناگونی از جمله: فعالیت‌های فرهنگی - سیاسی علمای تشیع، حمایت خلافت عباسی و خوارزمشاه از شیعیان امامیه در پی اختلافات سیاسی، تصوف و جنبش اجتماعی فتوت، اوضاع نابه‌سامان سیاسی در هنگام ایلغار مغول و تسامح و تساهل مذهبی مغولان، نقش بارزی در گسترش تشیع ایفا نمودند.

در این دوره، هم‌چنین خلیفه عباسی، المستنصر بالله (حک: ۶۲۳-۶۴۰ ه. ق)، برای جلوگیری از منازعات مذهبی و سامان‌دهی این مباحث، از طریق تبدیل منازعه به مباحثه و مناظره میان فرق، مدرسه معروف به «مستنصریه» را ساخت که در آن پیروان و عالمان فرق متعدد حضور داشته، به بحث و فحص درباره معتقدات خود می‌پرداختند. با توجه به اهداف خلیفه و هم‌چنین حضور قدرتمند شیعیان در بغداد، عالمان شیعی نیز در این مناظرات و مباحث شرکت و حضور یافتند. لذا مستنصریه به عنوان مرکزی دینی که مباحث مناظراتی در آن به وقوع می‌پیوست، در کنار سایر عوامل، بر گسترش و اقتدار تشیع تأثیر داشته است. این مقاله، درصدد پاسخ به این پرسش است که این مدرسه، چقدر در گسترش تشیع امامیه نقش داشته است؟

تاکنون پژوهش‌های چندی به وضعیت شیعیان در دوره مورد نظر پرداخته‌اند؛ از جمله الویری و موحد ابطحی (۱۳۹۰، ص ۴۱-۷۸) که علل، عوامل و زمینه‌های حضور شیعیان را در ساختار قدرت خلافت عباسی در خلال سال‌های ۵۷۵-۶۵۶ قمری بررسی کرده‌اند. در دایرةالمعارف اسلام نیز در ذیل احوال المستنصر، شرح مفصلی راجع به مدرسه مستنصریه آمده (HILLENBRAND, 1993, vol.7, p. 728-429) ولی تاکنون، مطلبی درباره نقش مستنصریه در گسترش تشیع دیده نشده است.

تشیع در آستانه تأسیس مستنصریه

تشیع امامی که با تفسیر خود از امامت، از دیگر فرق اسلامی ممتاز است، با انحصار امامت در امام علی علیه السلام و یازده تن از فرزندان آن حضرت، تمایز خود را از دیگر فرق شیعی نیز حفظ کرده است. این گونه از تشیع که با اعتقاد به تداوم امامت از امام حسین علیه السلام به فرزندان آن حضرت و سپس تداوم آن از طریق امام باقر علیه السلام و نوادگان آن حضرت، مسیر خود را از دیگر فرق شیعی جدا نموده، به امامیه یا دوازده‌امامی شهرت دارند. این فرقه به علت در پیش گرفتن شیوه تقیه و پرهیز از قیام مسلحانه علیه خلفای جور، به شیعیان اعتدالی نیز مشهورند. اگرچه تقیه به معنای تسلیم نیست. بلکه آن‌ها، با راهنمایی‌ها و ارشادات خاصه امام عصر خود، در هر زمانی به نشر معارف دینی و ترویج تشیع در ممالک اسلامی پرداخته‌اند. (مظفر، ۱۳۶۸، ص ۹۳) این تکاپوی فرهنگی، از یک سو به تزايد شیعیان و از سوی دیگر به غنا و تکامل هر چه بیشتر تشیع کمک کرد.

با روی کار آمدن خاندان شیعه‌مذهب آل‌بویه و استیلای آن‌ها بر خلافت عباسی، فضای باز سیاسی برای شیعیان مهیا گردید. در چنین وضعیتی، خاندان مذکور برای ترویج تشیع، به برپایی شعائر شیعه اقدام نمودند. به این ترتیب، ایشان با تعیین

مقرری برای عالمان در جهت نشر و تدوین کتب شیعی، برگزاری مراسم عاشورا و غدیر، به جامعه تشیع قدرت بی‌نظیری بخشیدند. (مظفر، همان، ص ۱۵۴) اما یک قرن بعد، سلجوقیان به عنوان حامیان اهل سنت، ضمن احیای خلافت عباسی و مذهب تسنن، فشارهای اجتماعی - سیاسی خود را با تعطیلی مدارس شیعه و استفاده نکردن از عالمان شیعه در کادر حکومتی، آشکار نمودند. در قرن ششم، جامعه تشیع مرکب از چهار فرقه امامیه، اسماعیلیه، زیدیه و غلات نصیریّه بودند. (حسینی رازی، ۱۳۶۴، ص ۱۶۷) در این میان، تشیع اسماعیلی که با ترور و کشتار مخالفان، در جامعه ناامنی ایجاد می‌نمودند، بیش‌تر جلب توجه کردند. (ابن‌کثیر، ۱۴۲۹، ج ۱۲، ص ۳۳۸۸ و ۳۳۹۵)

ایجاد ناامنی توسط اسماعیلیان، شاهان سلجوقی را برای سرکوب آن‌ها مصمم ساخت. در این میان، برخی از شیعیان امامی هم‌چون شهریاران باوندی نیز که با باورهای اسماعیلیان هم‌داستان نبودند، برای پیش‌گیری از دشمنی سلجوقیان با امامیه، در سرکوبی اسماعیلیان با شاهان سلجوقی همراه گشتند. (ابن‌اثیر، ۱۳۹۹ق، ج ۱۱، ص ۲۲۴ / ابن اسفندیار، ۱۳۶۶، ج ۲، صص ۳۳-۳۶ و ۸۶-۸۷) لذا روحیه اعتدالی شیعیان امامیه، از اوایل قرن ششم، آن‌ها را به نهاد سلطنت پیوند داد و زمینه حضور ایشان در منصب وزارت را فراهم ساخت. (ابن‌اثیر، ۱۳۹۹ق، ج ۱۱، صص ۷۰-۷۱) در چنین موقعیتی، مراسم مذهبی شیعیان به ویژه مراسم عاشورا، با حضور فرقه اهل سنت و سلطان سلجوقی به همراه سپاهیانش به صورت باشکوه برپا می‌گردید. (قزوینی رازی، ۱۳۳۱، صص ۴۰۳-۴۰۴)

بعد اجتماعی فعالیت‌های اهل تشیع، تنها منوط به برگزاری مراسم عاشورا نبود، بلکه شیعیان امامی با روش تبلیغی منقبت‌خوانی، ضمن ایراد فضایل و کرامات امامان شیعه در مکان‌های عمومی به‌ویژه بازارها، توجه مردم را به جامعه تشیع سوق

می‌دادند. اهمیت این موضوع، به‌گونه‌ای بود که اهل‌تسنن برای خنثی نمودن نشر تشیع، به فضیلت‌خوانی بزرگان خویش روی آوردند. (قزوینی رازی، ۱۳۳۱، ص ۴۳) به‌رغم تحریکات برخی علمای متعصب اهل‌سنت علیه شیعیان، آن‌ها قدرت و جایگاه اجتماعی - سیاسی خود را حفظ نمودند. (راوندی، ۱۳۶۴، ص ۳۵۲) در این برهه زمانی، در قلمرو خلافت نیز الناصرالدین‌الله، برای احیای اقتدار سیاسی‌اش، به وحدت‌گرایی مذهبی روی آورد و علاوه بر اهل‌تسنن، از وزرای شیعه نیز برای تصدی مناصب حکومتی استفاده کرد؛ چنان‌که نیمی از خلافتش را با وزرای شیعی به پایان رساند. (ابن‌اثیر، ۱۳۹۹ق، ج ۱۲، ص ۱۲۴، ۲۷۶-۲۸۸ و ۳۰۲ / ابن طقطقی، ۱۸۵۸، ص ۳۷۳-۳۷۹)

با تسلط خوارزمشاهیان بر قلمرو سلجوقی، منازعات سیاسی بین خلافت و سلطنت به این خاندان منتقل گردید. لذا خوارزمشاهیان در برابر خلیفه عباسی، به سیاستی مشابه (گرایش به شیعیان)، روی آوردند؛ چنان‌که سلطان محمد (حک: ۵۹۶-۶۱۷ هـ.ق)، با گرفتن فتوا از علمای سنی‌مذهب مبنی بر غصبی بودن خلافت عباسی، درصدد انتقال خلافت به شیعیان برآمد. (جوینی، ۱۳۸۷، ص ۴۴۰) در نتیجه شیعیان امامی، با فراغت خاطر و به دور از فشارهای سیاسی، ضمن تدوین کتب اعتقادی خویش، به نشر و ترویج آن‌ها همت گماشتند.

مدرسه مستنصریه

پیش از مدارس نظامیه، مؤسسات متولی امر آموزش، در جامعه اسلامی وجود داشتند. این مؤسسات، اساساً خصوصی بودند و هزینه آن‌ها از دارایی شخصی اساتید یا قشرهای ثروتمند، تأمین می‌گردید؛ اما در نیمه سده پنجم هجری، با تأسیس مدارس نظامیه به همت خواجه نظام‌الملک طوسی، مراکز علمی زیر پوشش و حمایت دولت

قرار گرفتند. (کسای، ۱۳۶۳، ص ۱۸۳) اوضاع و مقتضیات سیاسی - اجتماعی قرن پنجم، با چیرگی عقاید و شعائر شیعی - ولو به صورت مخفیانه - در سطح جامعه همراه بود. خلفای فاطمی مصر، شعائر مذهبی خویش را در حالی با برنامه‌های تبلیغاتی نشر می‌دادند که جامعه اهل سنت، هم‌چنان درگیر منازعات مذهبی خود بودند. تا پیش از نیمه سده پنجم هجری، غلبه با حنفی‌مذهبان بود. خلیفه عباسی، در این برهه زمانی، منصب قضای بغداد را به شخصیتی شافعی واگذار نمود. این امر از جانب حنفی‌ها، به آشوبی اساسی تبدیل گردید، به‌گونه‌ای که خلیفه ناچار شد برای خاتمه دادن به این غائله، منصب قضا را بار دیگر به حنفی‌ها برگرداند. (غُنیمه، ۱۳۷۲، ص ۱۲۰) لذا نظام‌الملک در صدد برآمد تا با استفاده از شیوه‌ای مشابه - تأسیس مدارس نظامیه - فرقی اهل سنت را نیز متحد سازد، (غُنیمه، ۱۳۷۲، ص ۱۱۶) اگرچه در مقام عمل، با منحصر ساختن این مراکز به پیروان مذهب شافعی، این اقدام نیز به یک عامل تفرقه در میان اهل تسنن تبدیل گردید. (کسای، ۱۳۶۳، ص ۱۷) وی به عنوان متولی مدارس نظامیه، برای اقامت اساتید و دانشجویان به طور شبانه‌روزی، مسکن، خوراک روزانه، کتابخانه و در سطح وسیع‌تری برای ایشان حقوق ماهیانه در نظر گرفت. این مدارس هم‌چون دیگر مدارس اهل سنت، به علوم دینی اختصاص یافت و با علوم فلسفی و پزشکی میانه خوبی نداشتند؛ اما به‌رغم تفاسیر موجود، تدریس در چنین حوزه‌ای، ضوابط خاصی داشت که متولی، مجوز آن را صادر می‌نمود. به این ترتیب، ابتکارات مذکور و ساختار چهارایوانی مدارس نظامیه، زمینه تمایز آن‌ها با مدارس پیشین در جامعه اسلامی را فراهم ساخت. (غُنیمه، ۱۳۷۲، ص ۲۷-۲۸)

با تأسیس مدارس نظامیه، به‌ویژه نظامیه بغداد، قسمت عمده‌ای از درآمدهای حکومتی به تدریس اساتید شافعی اختصاص یافت. در نتیجه، منازعات مذهبی اهل سنت، شکل منسجم‌تری به خویش گرفت، به گونه‌ای که با نشر مسائل مورد

مناقشه عالمان نظامیه در جامعه، عوام به حمایت از فرقه عقیدتی خویش که به کشتار عده‌ای می‌انجامید، آشوب برپا می‌ساختند. (کسای، ۱۳۶۳، ص ۲۰۶) به همین جهت، از نیمه دوم سده پنجم و سراسر سده ششم هجری، برخوردهای داخلی مذاهب اهل سنت، در تمامی کشورهای اسلامی به ویژه بغداد، برقرار بود (ابن اثیر، ۱۳۹۹ق، ج ۱۰، ص ۱۰، ۱۲۴-۱۲۵، ۱۴۵، ۱۵۷ و ۱۶۲) تنش‌های مذهبی در آستانه به خلافت رسیدن المستنصر بالله در سال ۶۲۳ قمری (ابن طقطقی، ۱۸۵۸، ص ۳۷۹-۳۸۰)، وی را بر آن داشت تا با بهره‌گیری از وجهه معنوی نهاد خلافت در میان جامعه اهل سنت، علما و مردم را به خویش نزدیک سازد و با کاهش منازعات مذهبی، بر اقتدار و آرامش خلافتش بیفزاید. (ابن تغری بردی، ۱۳۹۲ق، ج ۶، ص ۳۴۵ / اربلی، بی تا، ص ۲۸۶) به همین منظور، وی در گام نخست، با برداشتن فشار اقتصادی و حضور آشکار در میان مردم برای اقامه نماز، به این امر مبادرت ورزید. (ابن اثیر، ۱۳۹۹ق، ج ۱۲، ص ۴۵۸ / ابن عبری، ۱۹۸۶، ص ۲۷۱)

المستنصر بالله که سیر مذهبی عوام جامعه را متأثر از علما می‌دانست، در سال ۶۲۵ قمری، برای جذب عالمان دینی، به احداث مدرسه مستنصریه در بخش شرقی بغداد روی آورد که ساختمان آن در سال ۶۳۱ قمری، به بهره‌برداری رسید. (ابن بطوطه، ۱۴۲۸، ص ۲۳۷) این مدرسه با دارا بودن مسکن، خوراک روزانه، حقوق ماهیانه برای کادر اداری و آموزشی، کتابخانه، کاغذ و وسایل برای نوشتن و شاکله ساختاری‌اش که به چهار ایوان منحصر بود (ابن بطوطه، همان، ص ۲۳۷ / غنیمه، ۱۳۷۲، ص ۱۲۵) تقلیدگونه‌ای از مدارس نظامیه به شمار می‌آمد. با وجود این، دایر نمودن ساختمانی شامل بیمارستان، حمام، محفظه‌ای برای خنک نگه داشتن آب در تابستان و وقف همگی آن‌ها بر مذاهب چهارگانه اهل سنت، این مدرسه را از مدارس نظامیه متمایز می‌ساخت، (ابن واصل، ۱۹۷۷، ج ۵، ص ۳۱۶ / سیوطی، ۱۴۲۴، ص ۵۴۵) علاوه

بر این، المستنصر بالله ضمن تدریس علوم دینی، با افزودن دو علم ریاضی و پزشکی، دایره مواد آموزشی مستنصریه را نسبت به نظامیه، وسعت بخشید. (اربلی، بی‌تا، ص ۲۸۷) گشایش چنین مکانی با امکانات وسیع، به هزینه‌های گزافی نیازمند بود. به همین منظور، وی برای گردش امور جاری مدرسه، با وقف زمین‌هایی که بنابه روایت ذهبی چیزی معادل یک میلیون دینار برآورد شده است، (ذهبی، ۱۴۲۵، ج ۱۴، ص ۱۹۰) از عواید حاصل از آن‌ها بهره برد. (خواندمیر، ۱۳۵۳، ج ۲، ص ۳۳۳) در عصر نظام‌الملک، هزینه اداره نظامیه بغداد از محلی که تأمین می‌گردید کم‌تر در آن اختلاس صورت می‌گرفت. (کسای، ۱۳۶۳، ص ۱۱۴) لذا المستنصر بالله که مقلد خواجه نظام‌الملک در تأسیس مدارس دینی بود، به ظاهر چنین می‌نماید که این عملکرد وی را نیز از نظر دور نداشته است؛ زیرا زیربنای مستنصریه با هزینه گزافی به ثمر رسیده بود. عدم نظارت بر زمین‌های وقفی، کاهش عواید و بالتبع کاهش هزینه‌های جاری مستنصریه را به دنبال داشت که همین امر به مرور زمان، از ارزش و اعتبار مدرسه می‌کاست؛ چنان‌که المستنصر بالله، ضمن دعوت از اساتید دیگر کشورهای اسلامی، (قزوینی، بی‌تا، ص ۲۳۶) با بهره‌گیری از علمای نظامیه برای تدریس فقه شافعی (ابن‌دبیتی، ۱۴۲۷، ج ۲، ص ۱۷۲ / ابن‌عماد حنبلی، ۱۳۹۸ق، ج ۵، ص ۱۴۷)، توجه مردم و علما را به مدرسه مستنصریه جلب نمود و به مرور زمان، زمینه رکود نظامیه بغداد را فراهم ساخت. بنابراین، به نظر می‌رسد که خلیفه عباسی در ورای اهدافش، رقابت با نظامیه‌ها را نیز در نظر داشته است.

بعد از درگذشت خلیفه در سال ۶۴۰ قمری، مستنصریه هم‌چنان ساختار متشکل خویش را در عهد خلافت المستعصم بالله (حک: ۶۴۰-۶۵۶ ق) حفظ نمود، اما به دلیل بی‌تدبیری خلیفه، و در پی وقوع برخی رویدادها، زمینه سستی و اختلاف کادر اداری و آموزشی آن فراهم گردید. بنابراین در سال ۶۴۴ قمری، زمین‌های وقفی

مستنصریه، به دلیل عدم نظارت مناسب، دچار اختلال شد و همین امر، عواید حاصل از آن را کاهش داد. (ابن فوطی، ۱۳۸۱، ص ۱۳۴) به این ترتیب با وقوع رویداد مذکور، مبالغی از خزانه مستنصریه، به سرقت رفت. (ابن فوطی، همان، ص ۱۳۷) از آنجایی که دربان مسئول ورود و خروج افراد به مدرسه بود و مبلغ ربوده شده نیز اندک بود، این امر از اهمال و مشارکت دربان با ربایندگان حکایت می‌کند؛ به گونه‌ای که با آگاهی دربار خلافت، حکم برکناری او صادر شد. به‌رغم این واقعه، در این برهه زمانی به دلیل جایگاه والای اساتید مستنصریه در نزد حکام و عوام جامعه اسلامی، خلیفه از آن‌ها به عنوان سفیر به دربار حکمرانانی مسلمانان (ابن شاکر، ۱۹۷۴، ج ۴، ص ۳۵۲)، و برای حل و فصل اختلافات میان درباریان استفاده می‌کرد؛ به گونه‌ای که در پی توطئه خلع خلیفه از جانب مجاهدالدین ایبک، به‌رغم صدور امان‌نامه، خلیفه عباسی از اساتید مستنصریه خواست تا با قرائت مطالبی مبنی بر بی‌پایه بودن اتهامات، به واقعه پیش‌آمده خاتمه دهند. (ابن فوطی، ۱۳۸۱، ص ۱۸۴) با سقوط خلافت عباسی در پی حمله ویران‌گر مغولان، این مکان دینی، دست‌خوش غارت گردید. (غنیمه، ۱۳۷۲، ص ۱۲۶) به‌رغم این رویداد، با استقرار حکومت ایلخانی و با قرار گرفتن اوقاف سراسر سرزمین‌های اسلامی بر نصیرالدین طوسی، اختلال پیش‌آمده جبران شد (ابن فوطی، ۱۳۸۱، ص ۲۲۴) و مستنصریه تا اواسط سده هشتم هجری، نظم و ترتیب پیشین خود را هم‌چنان حفظ نمود. (ابن طقطقی، ۱۸۵۸، ص ۳۹ / ابن بطوطه، ۱۴۲۸، ص ۲۳۷ / مستوفی، ۱۳۶۲، ص ۳۵)

مستنصریه و گسترش تشیع امامیه

مدارس در طول تاریخ، به دلیل رویکرد فرهنگی خویش، تأثیر بارزی بر تحولات فکری و اجتماعی جوامع داشته‌اند. اهمیت این موضوع به حدی است که فرقی اسلامی

به‌ویژه شیعیان امامیه، باورهای عقیدتی خویش را در چنین حوزه‌ای، نهادینه می‌نمودند؛ لذا در سده هفتم هجری، تأسیس مستنصریه، به فعالیت‌های فرهنگی شیعیان، تبلور خاصی بخشید. نمی‌توان گفت این مدرسه به‌طور علنی، زمینه نشر تشیع را در جامعه فراهم ساخته باشد، ولی تأثیر غیرمستقیم و ضمنی این نهاد دینی بر گسترش تشیع را نمی‌توان نادیده گرفت. بر اساس اسناد و مدارک موجود، می‌توان این شیوه تأثیرگذاری غیرمستقیم را در محورهای ذیل دسته‌بندی نمود:

الف) خاتمه دادن به منازعات مذهبی

جامعه اسلامی به‌دلیل دارا بودن فرقه‌های متعدد، همواره با تنش‌هایی روبه‌رو بوده است. در دو سده پنجم و ششم هجری، علاوه بر جامعه تشیع و تسنن، منازعات مذهبی در سطحی وسیع میان فرق اهل سنت دایر بود. در چنین وضعیتی، با حمایت و پشتیبانی زمام‌داران از یک فرقه، جامعه اسلامی با چالشی عمده مواجه می‌شد. این وضعیت در بغداد - مقرر خلافت عباسی - نیز به شدت دنبال می‌گردید.

المستنصر بالله که تألیفات عالمان اهل سنت را شکل‌دهنده سیر مذهبی عوام جامعه، و بالطبع برپایی منازعات مذهبی می‌دانست، با تأسیس مستنصریه و سوق دادن ایشان به نهاد خلافت، در صدد برآمد به این منازعات خاتمه بخشد. اما وی در گام نخست و برای موفقیت در هدفش، نیازمند آن بود که تعصبات مذهبی را کنار بگذارد. به همین منظور، علاوه بر فرق اهل سنت، گوشه چشمی نیز به شیعیان داشت. (سبط ابن جوزی، ۱۹۹۰، ص ۴۸۹) حضور فرق متعدد با ماهیانه برابر در کادر اداری و آموزشی مستنصریه (ابن فوطی، ۱۳۸۱، ص ۳۵)، منازعات مذهبی را در چارچوبی مناظراتی محدود ساخت. المستنصر بالله برای تداوم این سیاست، با نظارت دقیق و سخت خویش (ابن‌واصل، ۱۹۷۷، ج ۵، ص ۳۱۷ / ذهبی، ۱۴۲۵، ج ۱۴، ص ۱۹۲)،

عالمان مستنصریه را از تدریس مطالبی فراتر از پیشینیان، برحذر داشت. ماهیانه بسیار و توجه روزافزون خلیفه به عالمان و مطالعات ایشان، زمینه‌ای را فراهم نمود تا عالمان مذهبی با اهدای تألیفاتشان - ولو تقلید صرف از پیشینیان - به المستنصر بالله، خود را به دربار خلافت نزدیک سازند. (ابن‌شاکر، ۱۹۷۴، ج ۴، ص ۱۷۰) این امر به مرور زمان، بر تزايد عالمان و اشتغال صرف ایشان به متون دینی (اربلی، بی‌تا، ص ۲۸۷) افزود که بالطبع از منازعات مذهبی می‌کاست. سنت‌گرایی و توجه به آثار گذشته، نه تنها منازعات مذهبی، بلکه روح آزاداندیشی و اجتهاد را از جامعه اهل سنت گرفت.

این خلیفه عباسی که تاریخ‌نگاران وی را شخصیتی علمی نام می‌برند (اربلی، بی‌تا، ص ۲۸۶ / ابن‌شاکر، ۱۹۷۴، ج ۴، ص ۱۷۰)، به نظر می‌رسد از رکود فقهی اهل سنت، با تقلید صرف از عالمان گذشته، آگاه بوده؛ اما از آنجایی که وی با طرح چنین برنامه‌ای، آرامش و اقتدار خلافت خویش را می‌خواست، اندیشه سنت‌گرایی را به عنوان هدفی کوتاه‌مدت، دنبال نموده است؛ چنان‌که چند صباحی پس از خلافت وی، منازعات مذهبی نه تنها در سطح جامعه بلکه در میان عالمان مستنصریه نیز بروز یافت.

از آنجایی که شیعیان در جامعه آن روز بغداد، جمعیت چشم‌گیری به‌شمار می‌آمدند، خلیفه نمی‌توانست در جهت سیاست کنترل منازعاتی خویش، از وجود ایشان چشم‌پوشی نماید. به همین منظور، به انتصاب ابن‌علقمی شیعی به عنوان متولی مستنصریه، مبادرت ورزید. (ابن‌کثیر، ۱۴۲۹، ج ۱۳، ص ۳۶۹۳ / ذهبی، ۱۴۲۵، ج ۱۴، ص ۱۸۹ / خواندمیر، ۱۳۵۳، ج ۲، ص ۳۳۳)

چنان‌که گفته شد، المستنصر بالله در سیر تکامل مستنصریه، به لحاظ اداری و آموزشی، دنباله‌رو نظام‌الملک به‌شمار می‌آمد. از آنجایی که نظام‌الملک مطابق نصّ

وقفنامه، تولیت نظامیه بغداد را در خاندان خویش قرار داده بود و تنها در صورت غیبت ایشان، خلفا و وزرا عهده‌دار این منصب می‌شدند (کسائی، ۱۳۶۳، ص ۱۱۷-۱۱۸)، این اقدام خلیفه را تنها در چارچوب کنترل منازعات مذهبی، می‌توان پذیرفت. سند ادعای مذکور را در قالب سه ویژگی عمده، می‌توان به اثبات رسانید:

اولاً المستنصر بالله در چیدمان کادر آموزشی مستنصریه، درصدد بود تا تمامی امکانات را به‌طور برابر به مذاهب اهل سنت اختصاص دهد. حال، اگر چنین مسئولیتی به یکی از فرق محدود می‌شد، در واقع اذهان را به این سمت سوق می‌داد که خلیفه فرقه مذکور را بر فرق دیگر رجحان داده است.

دوم، از آنجایی که تشیع و تسنن در محتوای مواد آموزشی خویش تفاوتی اصولی داشتند، خلیفه نمی‌توانست زمینه حضور ایشان را در کادر آموزشی مهیا سازد؛ زیرا در این صورت مستنصریه خود به جایگاهی عمده برای ترویج منازعات، تبدیل می‌گردید. به لحاظ روش تدریس، مدارس شیعه و سنی غالباً تفاوتی با یکدیگر نداشتند، اما اختلاف اساسی از آنجایی ناشی می‌شد که مدارس اهل سنت منحصراً به علوم دینی و مدارس شیعه، به علوم اوایل به‌ویژه مبانی فلسفی، اهمیت می‌دادند. (نصر، ۱۳۸۶، ص ۵۹ / غنیمه، ۱۳۷۲، ص ۱۱) اهمیت این موضوع در قلمرو ایوبیان که پیرو خلافت عباسی بودند، کاملاً مشهود است. حاکمان مذکور، هر کدام از عالمان اهل سنت را که به علوم دینی مشغول نمی‌شدند و زمان خویش را صرف تعلیم علوم اوایل می‌نمودند، به اخراج آن‌ها از قلمروشان حکم می‌دادند. (ابن‌کنیر، ۱۴۲۹، ج ۱۳، ص ۳۶۹۹)

سوم آن‌که در این برهه زمانی، ابن‌علقمی نه در منصب وزارت که به استناداری یا ریاست دربار (ابن‌کنیر، ۱۴۲۹، ج ۱۳، ص ۳۶۹۳ / ابن‌عماد حنبلی، ۱۳۹۸، ج ۵، ص ۱۴۳ / ذهبی، ۱۴۲۵، ج ۱۴، ص ۱۸۹) منصوب بود؛ با وجود این، عزل و نصب کادر اداری و

آموزشی مستنصریه را بر عهده داشت؛ در حالی که دوازده سال پس از درگذشت المستنصر بالله، بهرغم آنکه ابن جوزی حنبلی (ابن کثیر، ۱۴۲۹، ج ۱۳، ص ۳۷۴۶)، ریاست دربار را بر عهده داشت، تولیت در اختیار ابن علقمی وزیر، قرار گرفته بود؛ حال آنکه اگر وزارت شرط اساسی برای متولی مستنصریه به‌شمار می‌آمد، پس قرار گرفتن چنین منصبی در دست ابن علقمی، چندان شایسته به نظر نمی‌رسید.

تدابیر المستنصر بالله در فرونشاندن منازعات مذهبی، بدون توجه به متون حدیثی مقدور نبود؛ زیرا عالمان برای رویارویی با سایر فرق، با نقل احادیثی به نفع مذهب خویش، زمینه را برای اختلاف و برانگیختن منازعات، مهیا می‌نمودند. در واقع رحلت پیامبر ﷺ و ترویج شفاهی احادیث، سودجویان را برای تقرب به حاکمان وقت، به جعل حدیث کشانید؛ البته در این میان، عده‌ای تدوین احادیث پیامبر ﷺ را دنبال می‌کردند. (مهدوی‌راد و هم‌کاران، ۱۳۷۳، ص ۱۱۱-۱۱۲) بر این اساس، المستنصر بالله برای آنکه نقل احادیث نامعتبر، به برانگیختن چنین منازعاتی نینجامد، برای شناسایی اصالت اسانید احادیث و تدریس آن‌ها در مستنصریه، از اساتیدی بهره گرفت که بر اسناد اشراف داشتند. (اربلی، بی‌تا، ص ۲۸۸ / ابن فوطی، ۱۳۸۱، ص ۳۵)

عالمان مذهبی تا پیش از مستنصریه، در رویارویی با یک‌دیگر، با نادیده گرفتن حقایق و توسل به قیاس‌های باطل، همت خویش را صرف چیرگی بر رقیب مذهبی می‌نمودند. این امر با تأسیس مدارس نظامیه و تخصیص مهم‌ترین مشاغل سیاسی، اجتماعی و علمی به عالمانی که از مناظرات پیروز بیرون می‌آمدند، با شدت بیشتری دنبال می‌گردید. به این ترتیب، تنها ثمره چنین مناظراتی، تشدید منازعات مذهبی بود. (غنیمه، ۱۳۷۲، ص ۲۷۱) ولی تأسیس مستنصریه، این امکان را برای عالمان مذهبی فراهم نمود که بهرغم مغلوب شدن در مناظرات مذهبی، هم‌چنان از مزایای این

مدرسه بهره‌مند گردند؛ لذا عالمان با فراغت خاطر و با دیدی حقیقت‌بین، به مناظره می‌پرداختند. وجود شاخصه مذکور، علمای شیعه را به تبادل افکار و باورهای خویش با اهل سنت و در مستنصریه، واداشت. (ابن طاووس، ۱۳۶۸، ص ۱۲۲) به‌رغم تفاسیر موجود، کارایی تدابیر خلیفه عباسی و بالتبع مناظرات اصولی، در گرو نظارت نهاد خلافت بود؛ لذا وی در بدو تأسیس مستنصریه، با تعیین جایگاهی به‌دور از چشم فقهای مذهبی، نظارت مستمر خویش را بر ایشان اعمال نمود. (ابن‌واصل، ۱۹۷۷، ج ۵، ص ۳۱۷ / ذهبی، ۱۴۲۵، ج ۱۴، ص ۱۹۲ / ابن فوطی، ۱۳۸۱، ص ۳۴)

حال، جای این پرسش باقی است: آیا تأسیس مستنصریه می‌توانست به منازعاتی خاتمه دهد که چندین سده بر جامعه اسلامی سایه افکنده بود؟

با در نظر گرفتن وقایعی که چند صباحی پس از درگذشت المستنصر بالله به وقوع پیوست، نمی‌توان قاطعانه به تأثیر مطلق این بنای دینی، حکم داد؛ با وجود این نیز نباید منکر تأثیر زودگذر آن شد. این نظارت در عصر المستعصم بالله، به دلیل خوش‌گذرانی و تسلط اطرافیان وی، خدشه‌دار گردید. در چنین وضعیتی، ابن‌علقمی تنها شخصیتی بود که با تمامی کارشکنی‌های درباریان، با نظارت خویش از منازعات می‌کاست. (ابن فوطی، همان، ص ۱۵۲-۱۵۳) با حاکمیت مغولان و تفکر دینی درآمیخته با عناصر جادوگری ایشان، روحیه‌ای متساهل بر جامعه اسلامی حاکم گردید؛ به‌گونه‌ای که شیعیان و اهل سنت به عنوان دو رقیب دیرینه سیاسی، به در پیش گرفتن سیاستی تساهل‌آمیز روی آوردند.

ب) برگزاری مناظرات کلامی

چنان‌که گفته شد، تدابیر المستنصر بالله برای دوره‌ای هرچند گذرا، منازعات مذهبی را در چارچوبی مناظراتی، محدود ساخت. افراد در مناظره، با ادله‌ای خاص درصدد

اثبات عقاید خود برمی‌آمدند. از آنجایی که باب رد یا قبول ادله برای طرف مناظره باز بود، این امر زمینه تلاقی اندیشه‌ها به صورت مسالمت‌آمیز را فراهم ساخت و به پویایی و تحرک تفکر اسلامی انجامید. در مناظره اصولی برخلاف منازعات، دارا بودن بینش و دانش لازم، شرط اساسی به شمار می‌آمد؛ زیرا در غیر این صورت مناظره‌کننده مغلوب مخالفان می‌گردید. ترغیب عالمان مذهبی به بهره‌گیری از احادیثی که سندیت آن‌ها محرز گردیده بود (اربلی، بی‌تا، ص ۲۸۸) و نظارت شخص خلیفه بر مناظرات - ولو مخفیانه - جوئی مناظراتی برای اتصال شیعیان با کادر آموزشی مستنصریه، فراهم ساخت؛ لذا جامعه تشیع که برای مناظره‌کننده اجر بسیاری قائل بودند (طبرسی، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۱۸-۱۹) با تأسی از امامان خویش و برای ترویج مذهبشان، از چنین شیوه‌ای استفاده نمودند. به همین منظور، سید بن طاووس که ید طولایی در مناظره داشت، نقبای شیعه، معتقدان به مذهب سنت را که قائل به مناظره بودند به نزد وی فرامی‌خواندند. (ابن طاووس، ۱۳۶۸، ص ۱۲۳) مستنصریه، در پی فضای مناظراتی به روابط خویش با عالمان این نهاد دینی، تداوم بخشید.

وی برای ترویج تشیع به دور از تنش‌های مذهبی، نیازمند چارچوبی بود که عالمان اهل سنت به آن اعتقاد راسخ داشته باشند. خلیفه عباسی، عالمان اهل سنت را به متون گذشته سوق داده بود؛ لذا صحاح سته که اساس فقه و سایر مواضع اهل سنت را دربر می‌گرفت، ملاک مناظره قرار گرفتند. به این ترتیب ابن طاووس، با استفاده از آیات و روایاتی که در کتب مذکور آمده بود، امامت را به مناظره گذاشت که اساسی‌ترین وجه تمایز تشیع و تسنن به شمار می‌آمد. وی در بدو مناظره، با استفاده از آیه تطهیر و حدیث ثقلین که مبتنی بر معرفی امام علی علیه السلام و خانواده‌اش به عنوان اهل بیت و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله بودند، به شرح ماجرای سقیفه پرداخت. وی عدم بیعت امام علی علیه السلام با بنیان واقع را حاکی از تخلف خلفای نخستین از سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله

دانست. حال ابن طاووس برای اثبات امامت امامان دوازده‌گانه تشیع، با ذکر حدیثی از پیامبر ﷺ منوط بر پایداری اسلام تا زمام‌داری دوازده خلیفه، تشیع امامیه را تنها فرقه‌ای دانست که به امامت دوازده امام اعتقاد دارد. بنابراین، عالم مستنصریه که در بدو مناظره، حدود و قوانین مورد پذیرش خویش را تعیین نموده بود (ابن طاووس، همان، ص ۱۱۴) با دید حقیقت‌بین ناشی از مکتب حدیثی مستنصریه، به تأیید گفتار ابن طاووس روی آورد. (ابن طاووس، همان، ص ۱۱۵-۱۲۲) به این ترتیب، تصدیق گفتار ابن طاووس که گوشه‌ای از باورهای شیعه را نمودار ساخته بود، حقانیت تشیع را برای عالم مستنصریه، محرز گردانید. اهمیت این موضوع، به‌گونه‌ای بود که دیگر علمای مستنصریه نیز به این عالم شیعه توجه کردند. (ابن طاووس، همان، ص ۱۲۲)

ج) علمای شیعه و مستنصریه

معمولاً برای نشر یک مذهب، - در تقابل با قیام مسلحانه - شیوه‌های فرهنگی بیش‌ترین نقش را ایفا نموده‌اند، از این‌رو، به فراخور مطلب مذکور، هر مذهب و مسلک فکری، نیازمند عالمانی آگاه به مباحث دینی است تا با تحولات فکری و اجتماعی خود، جامعه را متناسب با موقعیت زمانی، به سوی موقعیت‌های جدید پیش ببرند. تشیع در این میان، به نسبت سایر فرق اسلامی، به دلیل غیبت امام، تکامل و حفظ آرمان‌هایش را مرهون وجود چنین عالمانی بود؛ لذا در سده هفتم هجری، علمای شیعی دوشادوش تحولاتی که در مستنصریه صورت می‌پذیرفت، از این نهاد دینی برای تکامل مکتب تشیع، استفاده نمودند.

در پی درگذشت المستنصر بالله، ابن‌عقلمی که به لحاظ علمی، تنها شخصیت ارزشمند دربار المستعصم بالله به شمار می‌آمد (ابن طقطقی، ۱۸۵۸، ص ۳۸۳) به‌رغم کارشکنی‌ها، تدابیر خلیفه (توجه به علما و سنت‌گرایی) که فضایی مناظراتی را برای

شیعیان رقم زده بود، تداوم بخشید. از آنجایی که وی مجری عزل و نصب کادر اداری و آموزشی مستنصریه محسوب می‌گردید، احیای چنین سیاستی با موفقیت بیش‌تری همراه بود. شخصیت علمی و توجهات مکرر ابن‌علقمی به عالمان (ابن‌طقطقی، همان، ص ۱۹-۲۰) و عدم چنین رویکردی از سوی المستعصم بالله (نخجوانی، ۱۳۵۷، ص ۳۵۴)، زمینه نزدیکی آن‌ها به ابن‌علقمی را فراهم ساخت. به این ترتیب علما در برابر هدایای ارزنده این وزیر شیعی (نخجوانی، همان، ص ۳۵۸) و با وجود شخص خلیفه، کتب تألیف‌شده خویش را به ابن‌علقمی اهدا می‌نمودند. (ابن‌طقطقی، ۱۸۵۸، ص ۳۸۸)

با گذشت زمان، علمای مستنصریه که عواقب سنت‌گرایی مفرط، برای ایشان محرز‌گردیده بود، با اهمیت دادن به نظریات فقهی خویش در ضمن مواد آموزشی این مدرسه، درصدد برآمدند تا بار دیگر، پویایی را به مذهب اهل‌سنت برگردانند. اندیشه و نگرش تحولی عالمان مستنصریه، با اعتراض شدید ابن‌علقمی روبه‌رو گردید. وی علما را واداشت تا به روال گذشته، بر آثار بزرگان خویش اتکا نمایند؛ ولی آن‌ها از خواسته وی سرپیچی نمودند. از آنجایی که این رویکرد با تمایل به تشدید منازعات مذهبی، بر فضای مناظراتی فراهم‌شده برای شیعیان تأثیر می‌گذاشت، ابن‌علقمی، با بهره‌گیری از وجهه معنوی خلیفه عباسی، عالمان را از چنین اندیشه‌ای بازداشت. (ابن‌فوطی، همان، ص ۱۴۲) چنان‌که در سال ۶۴۷ قمری، فقیه حنبلی مستنصریه، در رد و نکوهش حنفی‌مذهبان، به نگارش مطالبی پرداخت. ابن‌علقمی با اخراج فقیه حنبلی از مستنصریه، به غائله مذکور پایان داد. (ابن‌فوطی، همان، ص ۱۵۲-۱۵۳) به این ترتیب، اگرچه نمی‌توان اذعان داشت که ابن‌علقمی، بانی روی‌گردانی عالمان مستنصریه از اجتهاد بوده، وی در این برهه زمانی، با موانعی که در برابر اجتهاد اهل‌سنت ایجاد نمود، اوضاع را به نفع جامعه تشیع تغییر داد. حال، این پرسش مطرح است: آیا ابن‌علقمی از عواقب سنت‌گرایی که به رکود فقهی اهل سنت می‌انجامید، آگاه بود؟

به نظر می‌رسد اطلاق ناآگاهی به این شخصیت علمی، از تصور به‌دور باشد؛ زیرا جامعه تشیع، در سده ششم هجری، چنین واقعه‌ای را از سر گذرانده بود. اوضاع زمانی در هر عصری نسبت به اعصار گذشته متفاوت است. بی‌توجهی به چنین نگرشی، جامعه را به سمت بی‌حرکی می‌کشاند. در پی درگذشت پایه‌گذار فقه شیعه شیخ طوسی، مکاتب فقهی تشیع، پویایی خود را از دست دادند. تقلید صرف از طوسی، عالمان شیعی را از صدور فتاوی‌ای متناسب با وضعیت زمانی، بر حذر داشت؛ تا این‌که در سده ششم هجری ابن‌ادریس حلی، با انتقاد از عالمان شیعه به دلیل وضعیت یک‌نواخت فقه، آن‌ها را به ابراز نظر اجتهادی خود واداشت. همین امر به مرور زمان، فقه را از حالت رکود رها کنید. (دوانی، ۱۳۷۸، ج ۴، ص ۱۲) بنابراین ابن‌علقمی با جلوگیری از فتوای اجتهادی اهل سنت، علاوه بر حفظ جوّ مناظراتی که برای جامعه تشیع سودمند بود، اهل‌تسنن را از تطابق با وضعیت زمانی، محروم ساخت؛ به گونه‌ای که آن‌ها با سقوط خلافت عباسی، از عالمان شیعه تأثیر پذیرفتند.

سقوط خلافت عباسی که خمودی اهل سنت را در پی داشت، زمینه استقرار دائم مغولان در جامعه اسلامی را فراهم نمود. هولاکوخان (حک: ۶۵۶-۶۶۳ ق) که خود را جانشین دو نهاد خلافت و سلطنت می‌دانست، در بدو حضورش در بغداد، عالمان را در مستنصریه گردآورد. در این برهه زمانی، اقامت ابن‌طاووس در بغداد، وی را به جرگه عالمان ملحق ساخت. هولاکو که در نظر داشت حکومت خود را ورای دو نهاد یادشده به‌شمار آورد، خواستار فتوای عالمان در باب برتری سلطان کافر عادل بر سلطان مسلمان ستم‌گر شد. (ابن‌طقطقی، ۱۸۵۸، ص ۱۹-۲۰) با توجه به مقتضیات سیاسی موجود، اوضاع برای عالمانی مساعد بود که زمینه اجتهاد آن‌ها در اعصار گذشته، فراهم گردیده بود. در این برهه زمانی، به دلیل عملکرد مستنصریه، اجتهاد برای اهل سنت به هیچ وجه معنایی نداشت. در نتیجه، تحول اجتهادی جامعه تشیع،

مبنی بر همکاری با حاکم ستم‌گر در عصر غیبت (شفیعی، ۱۳۸۸، ص ۷۷-۷۸)، که ابن‌ادریس حلی بار دیگر احیا کرده بود (الویری و موحد ابطحی، ۱۳۹۰، ص ۶۰)، ابن‌طاووس را به صدور فتوا به نفع سلطان کافر عادل کشانید. این فتوای ابن‌طاووس، توجه هولاکو را به جامعه تشیع سوق داد. او خود در کتاب اقبال‌الاعمال، مدعی است که هولاکو پس از این قضیه، منصب نقیب‌النقبایی تمام سرزمین‌های اسلامی را به او تفویض نموده است. (ابن‌طاووس، ۱۴۱۸، ص ۵۸۶-۵۸۸) بدیهی است که چنین ارتباطی میان ابن‌طاووس و هولاکو، توانسته باشد جان بسیاری از مسلمانان را از مرگ برهاند. مغولان به دلیل تفکر درآمیخته با عناصر جادوگری، به علومی متناسب با زندگی خویش نظیر نجوم، اهمیت می‌دادند. از این‌رو، اتکای صرف عالمان مستنصریه به علوم دینی، ایشان را از درپیش‌گرفتن ارتباط اصولی با حاکمان جدید جامعه اسلامی، محروم ساخت؛ در حالی که جامعه تشیع با ظهور خواجه نصیرالدین طوسی و تسلط وی بر علم نجوم، پیوند محکمی با مغولان برقرار نمودند.

در پی حملات ویرانگر مغولان به بغداد، مستنصریه مانند دیگر مراکز علمی، دست‌خوش غارت گردید. (غنیمه، ۱۳۷۲، ص ۱۲۶) با وجود این، خواجه نصیر طوسی که به دلیل توانایی‌اش در علم نجوم، وجهه خاصی در نزد هولاکو داشت، با ترغیب وی به تأسیس رصدخانه مراغه، از ویرانی بیش‌تر مستنصریه، جلوگیری نمود. (نصر، ۱۳۸۶، ص ۴۰) اگرچه خواجه نصیر با تدبیر به موقع خویش، مستنصریه را از ویرانی کامل رهانید، ولی با احداث رصدخانه مراغه، سایه این مرکز علمی را برای مدتی مدید بر سر آن مستولی گرداند.

هولاکو برای زودتر به ثمر رسیدن رصدخانه، اوقاف سراسر کشورهای اسلامی را که مستنصریه با عواید حاصل از آن اداره می‌گردید، به خواجه نصیر تفویض نمود. (ابن‌شاکر، ۱۹۷۴، ج ۳، ص ۲۵۰) خواجه مانند بانی مستنصریه، ضمن تفکیک کادر

اداری و آموزشی رصدخانه، مقرری خاصی برای هر دو رکن این سازمان علمی، در نظر گرفت؛ با وجود این، بزرگ‌ترین سیاست علمی وی که جوّ حاکم بر مستنصریه را تغییر داد؛ غنی‌سازی کتابخانه رصدخانه با کتب غارت‌شده از بغداد و تخصیص بیش‌ترین مقرری به تدریس علوم عقلانی به‌ویژه فلسفه بود. (ابن‌عماد حنبلی، ۱۳۹۸، ج ۵، ص ۳۴۰ / ابن‌کنیر، ۱۴۲۹، ج ۱۳، ص ۳۷۵۶) توجه وافر به علوم عقلانی که با مکتب تشیع هم‌خوانی بیش‌تری داشت، رصدخانه مراغه را به مروّج مضامین آموزشی جامعه تشیع، تبدیل گردانید. این امر به مرور زمان، نگرشی متمایل به علوم اوایل در نزد علما به‌ویژه عالمان مستنصریه را فراهم ساخت، به‌گونه‌ای که ایشان برای فراگیری این علوم که زمانی زمینه نفی بلدشان را مهیا می‌نمود، در این مکان حضور یافتند. (مدرس رضوی، ۱۳۵۴، ص ۲۶۸-۲۶۹، ۲۸۷-۲۸۸ و ۳۱۰) علاوه بر این، خواجه نصیر با نظارت شایسته خویش بر اوقاف که کوچک‌ترین خلی در معاش و تدریس علمای مستنصریه وارد نمی‌ساخت، (ابن‌فوطی، ۱۳۸۱، ص ۲۲۴) زمینه روابط مستمر عالمان یادشده را با جامعه تشیع، رقم زد.

با درگذشت خواجه نصیر، اگرچه مستنصریه شاکله ساختاری خویش را هم‌چنان برای مدت زمان مدیدی حفظ نمود، به دلیل اختلاف و تحولات سیاسی در ارکان حکومت که امور اوقاف را تحت‌تأثیر قرار می‌داد، از فروغ گذشته خویش فاصله گرفت. اهمیت این موضوع، به‌گونه‌ای بود که خلل عمده‌ای در امور رفاهی این مدرسه رخ داد. (ابن‌فوطی، همان، ص ۲۳۳) در حالی که تا پیش از آن، به جزئی‌ترین امور رفاهی، مانند محفظه‌ای برای سرد نگه داشتن آب در تابستان، توجه بسیاری می‌شد. خاندان جوینی که مجری عزل و نصب مدرسان مستنصریه بودند، برای مدتی گذرا، این نهاد دینی را در مرکز توجه قرار دادند (ابن‌فوطی، همان، ص ۲۵۷)، اما به‌رغم تفاسیر موجود، این مدرسه از هدف اولیه المستنصر بالله - کنترل منازعات - فاصله

گرفت؛ به گونه‌ای که مدرسان مستنصریه، در برخی موارد از فرونشاندن خشم عوام، عاجز ماندند. (مدرس رضوی، ۱۳۵۴، ص ۲۶۲-۲۶۶)

به نظر می‌رسد عدم رسیدگی مناسب به امور اوقاف، از حقوق و مزایای عالمان مستنصریه می‌کاست؛ لذا اشتغال فکری به مسائل مالی، زمانی برای علما باقی نمی‌گذاشت که بخواهند از تب و تاب عوام بکاهند. این امر به مرور زمان، مستنصریه را به عنوان نهادی تأثیرگذار در اذهان جامعه اسلامی، کم‌رنگ ساخت. وقایع مذکور، هیأت حاکمه را واداشت تا اوقاف سراسر سرزمین‌های اسلامی را بار دیگر در خاندان شیعه‌مذهب طوسی، قرار دهند؛ اگرچه در برهه‌ای از زمان، از نظارت بر اوقاف کنار گذاشته می‌شدند، (ابن فوطی، ۱۳۸۱، ص ۲۷۳) به این ترتیب، عالمان مستنصریه که در برابر حکمای گذشته به اعتراض بی‌وقفه روی می‌آوردند (ابن فوطی، همان، ص ۲۶۵)، به دلیل عملکرد مناسب خاندان طوسی که حتی در بحرانی‌ترین دوران، مقرری عالمان مستنصریه را مهیا می‌نمودند (مدرس رضوی، ۱۳۵۴، ص ۷۴)، علمای مذکور هم‌چنان روابط تساهل‌آمیز خود را با این خاندان و شخصیت‌های شیعی (ابن طقطقی، ۱۸۵۸، ص ۳۹-۴۰ / مدرس رضوی، ۱۳۵۴، ص ۲۸۸) حفظ کردند. این روابط مستمر علمای تشیع با اهل سنت، اندیشه و باورهای شیعی را به آن‌ها منتقل نمود و این تأثیرگذاری، زمینه را برای گسترش تشیع امامیه فراهم ساخت.

نتیجه

شیعیان امامیه به عنوان رقیبان سیاسی خلافت، همیشه با فضای خفقان‌آور خلفا مواجه می‌شدند. در چنین وضعیتی، شیعیان به‌رغم دوری از قدرت سیاسی کلان، حضور فعالی در سطح اجتماع داشتند. آن‌ها متناسب با مقتضیات سیاسی - اجتماعی جامعه، با پوشش تقیه و یا برخورداری از آزادی‌های مذهبی، زمینه پویایی مکتب تشیع را فراهم نمودند. در این میان مستنصریه، به دلیل سازوکار و فضای مناظراتی‌اش، به طور غیرمستقیم در نشر تشیع، مؤثر واقع شد.

المستنصر بالله برای کاهش منازعات مذهبی، ضمن تأسیس مستنصریه، عالمان اهل سنت را واداشت تا با اتکای صرف به عالمان و متون گذشته، از دادن هرگونه فتوای اجتهادی خودداری نمایند. به این ترتیب، با دوری مباحث فقهی اهل سنت از اجتهاد، علاوه بر رکود و بی‌تحركی مکتب فقهی، ایشان را در رویارویی با موقعیت‌های سیاسی جدید، دچار مشکل ساخت. در نتیجه، عالمان شیعه، با بهره‌گیری از فضای مناظراتی به‌وجودآمده، به اثبات و ترویج تشیع حتی در سطح عالمان مستنصریه روی آوردند. علاوه بر این، شیعیان با سنت‌گرایی عالمان اهل سنت، به دلیل پویایی گذشته فقهی خویش، ارتباط وسیعی را با مغولان بالاتر از اهل سنت، برقرار نمودند. در نتیجه، شیعیان با تصاحب مناصب سیاسی، مبانی آموزشی خویش را در سطح مستنصریه رواج دادند.

فهرست منابع

۱. ابن اثیر، عزالدین علی، *الکامل فی التاریخ*، تصحیح تورنبرگ، بیروت: دارصادر، ۱۳۹۹ق.
۲. ابن اسفندیار، بهاءالدین محمد بن حسن، *تاریخ طبرستان*، تصحیح عباس اقبال، تهران: کلاله خاور، ۱۳۶۶.
۳. ابن بطوطه، *رحله ابن بطوطه*، تحقیق طلال حرب، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۸.
۴. ابن تغری بردی، جمال الدین ابی المحاسن، *النجوم الزاهره فی ملوک مصر و القاهره*، قاهره: وزارة الثقافه و الارشاد القومي، المؤسسة المصریه العامه، ۱۳۹۲ق.
۵. ابن دبیثی، حافظ ابی عبدالله، *ذیل تاریخ مدینه السلام*، تصحیح بشار عواد معروف، بیروت: دارالغرب اسلامی، ۱۴۲۷.
۶. ابن شاکر، محمد، *فوات الوفیات*، تحقیق احسان عباس، بیروت: دارصادر، ۱۹۷۴.
۷. ابن طاووس، رضی الدین علی، *کشف المحجبه یا فانوس*، ترجمه اسدالله مبشری، تهران: نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸.
۸. _____، *الاقبال بالاعمال الحسنه فیما يعمل مره فی السنه*، تحقیق جواد القیومی الاصفهانی، قم: الحوزه العلمیه، مکتب الاعلام الاسلامی، مرکز النشر، ۱۴۱۸ق / ۱۳۷۶ش.
۹. ابن طقطقی، محمد بن علی، *الفخری فی الاداب السلطانیه و دول الاسلامیه*، غریف زولد: بی نا، ۱۸۵۸.
۱۰. ابن عبری، ابوالفرج گریگوریوس، *تاریخ الزمان*، نقله الی العربیه الأب اسحاق أرملة، قدّم له جان موريس فییه، بیروت: دارالمشرق، ۱۹۸۶م.
۱۱. ابن عماد، ابی الفلاح عبدالحی، *شذرات الذهب فی اخبار من ذهب*، بیروت: دارالفکر، ۱۳۹۸ق.
۱۲. ابن فوطی، کمال الدین عبدالرزاق، *الحوادث الجامعه*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۱.
۱۳. ابن کثیر، عمادالدین ابی الفداء، *البدایه و النهایه*، تصحیح سهیل زکار، بیروت: دارالمکتبه الهلال، ۱۴۲۹.
۱۴. ابن واصل، جمال الدین محمد، *مفرج الکروب فی اخبار بنی ایوب*، تصحیح حسنین محمد ربیع، مصر: دارالکتب، ۱۹۷۷.
۱۵. اربلی، عبدالرحمان بن ابراهیم، *خلاصه الذهب المسبوک فی مختصر من سیرالملوک*، تحقیق سیدمحمد مکی جاسم، بغداد: مکتبه المثنی، بی تا.
۱۶. الویری، محسن و رضیه السادات موحد ابطحی، «زمینهها و عوامل حضور شیعیان در ساختار خلافت عباسی از ۵۷۵ تا ۶۵۶ق»، فصلنامه تاریخ اسلام، ش ۳، سال ۱۳۹۰.
۱۷. جوینی، عظاملک بن محمد، *تاریخ جهانگشای جوینی*، تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی، تهران: هرمس، ۱۳۸۷.

۱۸. حسنی رازی، مرتضی ابن داعی، تبصره العوام فی معرفه مقالات الانام، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران: اساطیر، ۱۳۶۴.
۱۹. خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین، تاریخ حبیب‌السیر، تصحیح محمد دبیرسیاقی، تهران: کتاب‌فروشی خیام، ۱۳۵۳.
۲۰. دوانی علی، مفاخر اسلام، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸.
۲۱. ذهبی، شمس‌الدین محمد، سیر اعلام النبلاء، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۵.
۲۲. راوندی، محمد بن علی، راحة الصدور و آية السرور، تصحیح محمد اقبال، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴.
۲۳. سبط ابن جوزی، شمس‌الدین ابی‌مظفر، مرآة الزمان فی تاریخ الاعیان، تحقیق جنان جلیل محمد هموندی، بغداد: الدار الوطنیه، ۱۹۹۰.
۲۴. سیوطی، جمال‌الدین عبدالرحمان، تاریخ خلفا، تصحیح ابراهیم صالح، بیروت: دارصادر، ۱۴۲۴.
۲۵. شفیعی، محمود، اندیشه سیاسی سیدمرتضی، قم: مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۸.
۲۶. طبرسی، ابومنصور، الاحتجاج، ترجمه نظام‌الدین احمد غفاری، تهران: مرتضوی، ۱۳۶۲.
۲۷. غنیمه، عبدالرحیم، تاریخ دانشگاه‌های بزرگ اسلامی، ترجمه نورالله کسای، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۲.
۲۸. قزوینی، زکریا ابن محمد، آثار البلاد و اخبار العباد، بیروت: دارصادر، بی‌تا.
۲۹. قزوینی رازی، نصیرالدین ابی‌الرشید عبدالجلیل، النقض، تصحیح جلال‌الدین حسینی ارموی، [بی‌جا]، [بی‌نا]، ۱۳۳۱.
۳۰. کسای، نورالله، مدارس نظامیه و تأثیرات علمی و اجتماعی آن، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.
۳۱. مدرس رضوی، محمدتقی، احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۴.
۳۲. مستوفی، حمدالله، نزهة القلوب، تصحیح گای لیسترانج، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۲.
۳۳. مظفر، محمدحسین، تاریخ شیعه، ترجمه محمدباقر حجتی، تهران: نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸.
۳۴. مهدوی‌راد، محمدعلی و احمد عابدی و علی رفیعی، «حدیث»، دائرةالمعارف تشیع، تهران: نشر سعید محبتی، ۱۳۷۳.
۳۵. نخجوانی، هندوشاه بن سنجر، تجارب‌السلف، تصحیح عباس اقبال، تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۵۷.
۳۶. نصرحسین، علم و تمدن در اسلام، ترجمه احمد آرام، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶.
37. HILLENBRAND, CAROLE, "AL-MUSTANSIR", EI², vol.7, Leiden: brill, 1993.